



گفت و گو با احمد کاوری درباره فراز و نشیب‌های ساخت سریال بومی برای رسانه ملی

تلاش برای روایتی با وجوه چندگانه

خود دارند. ما نقطه تقابل بین خیر و شر را یارمحمد و تراب در نظر می‌گیریم. در شخصیت یارمحمد چیزهای مختلفی وجود دارد؛ پناه دادن به؟؟ و رفتار خشم‌آگینش نسبت به مردم عادی که درگیر مسئله مهمی مثل زلزله هستند، دخالت‌های گاه‌بی‌جای او نسبت به آدم‌ها و سرنوشت دیگران؛ همه نشان از وجوه خاکستری این کاراکتر دارد، ولی وجوه مثبت این شخص به عنوان خیر غالب است. تراب هم قطب شر این ماجراست که او هم یک سری وجوه خاکستری دارد. به نظر من وجوه سیاه تراب به عنوان قطب شر، بارزتر و ابعاد سفید یارمحمد به عنوان نماینده خیر بیشتر است. در ادامه قصه، ما این دو کاراکتر را کنار می‌گذاریم و با شخصیتی همراه می‌شویم که وارث است و همه وجوه یک شخصیت اعم از مثبت و منفی را دارد. وارث تلاش می‌کند ولی تلاشش در جهت حفظ خود و حفظ خانواده است که این از یک وجه مثبت است و هم‌زمان می‌تواند جزو نواقص هم باشد؛ چون این سوال را پیش می‌آورد که چرا فقط به خودش فکر می‌کند؟ با این که وارث کاراکتری نمایشی و جذاب است، در نهایت این وجوه چندگانه را دارد. به نظر من، ما این آدم‌ها را اصلاح‌شده و سفید ندیده‌ایم.

در همین بحث خیر و شر، واقعی بودن کاراکترها نکته‌ای است که توجه ما را به خودش جلب می‌کند. در شخصیت پردازی چطور موفق شدید این آدم‌ها را واقعی درآوردید؟ از کمک مشاوران استفاده کردید یا ارجاع مکتوب یا نه همه این‌ها کاملاً با فکر و تخیل پیش آمده است؟

هر سه مورد دخیل بوده‌است. این داستان برگرفته از یک رمان است و همه این آدم‌ها از دل یک رمان بیرون آمده‌اند. در رمان هم این وجوه خیر یا شر و کاراکتر مثبت و منفی و تقابل این دو با هم وجود دارد. بنابراین

پریسا سادات خضرای: «قصه ما متعلق به آدم‌هاست؛ آدم‌هایی که به هر دلیلی خصمانه در مقابل هم قرار می‌گیرند و یا عاشقانه یکدیگر را در آغوش می‌کشند.» شاید بهترین جمله برای معرفی مجموعه‌ی تلویزیونی «وارث» همین باشد؛ جمله‌ای که احمد کاوری کارگردان این مجموعه به آن اشاره می‌کند. درباره این سریال، با او به گفت‌وگو نشستیم که در ادامه آن را می‌خوانید.



از ابتدا وجود قهرمان و ضدقهرمان و ایجاد فضای تضاد و تقابل بین آن‌ها یک فضای نمایشی را ایجاد کرده و در خلال هر قسمت داستانک‌های زیادی را می‌بینید که رفته‌رفته روشن و واضح می‌شوند و به پایان می‌رسند؛ در واقع در هر قسمت یک جوری به نتیجه‌گیری می‌رسیم. به جز سرنوشت و سرگذشت آدم‌ها داستان خاصی نداریم که در فضای قصه از ابتدا تا انتها جاری باشد. ما در هر قسمت با آدم‌ها همراه می‌شویم و برای هر کدام یک ماجراهایی اتفاق می‌افتد که زندگی‌شان را به شکلی تغییر می‌دهد. قطعاً به دلیل نوع مخاطبی که برای این کار برگزیدیم و مخاطب تلویزیون را انتخاب کردیم، داستان‌گویی و قصه‌پردازی مبنای کار ما بوده‌است.

تقابل خیر و شر و سفیدی و سیاهی معمولاً در دل داستان به وفور اتفاق افتاده و انگار ترجیح شما را برای یک روایت کلاسیک‌تر نشان می‌دهد. چرا نخواستید وجه خاکستری افراد را در قصه و کارگردانی پررنگ‌تر کنید؟ اتفاقاً تمام شخصیت‌ها وجهی خاکستری در

بگذارید از تیتراژ شروع کنیم؛ جایی که شما با تاکید نوشته‌اید با اقتباسی آزاد از رمان «مهاجران»، چیزی که تا اینجا در قصه دیدیم شباهت زیادی به مهاجران ندارد. در چه چیزهایی سعی داشتید این شباهت را حفظ یا فضای مهاجران را تداعی کنید؟ تنها ما هیچ‌یکس بودن یارمحمد و پوست آفتاب سوخته او و مهاجر تش از سیستان مدنظر بودند یا موارد دیگری هم هست که ما متوجه آن‌ها نشده‌ایم؟

به نظر من این طور نیست. درست است که پنج، شش قسمت پایانی سریال با رمان متفاوت است، اما در کل شباهت زیادی به هم دارند.

در دوره‌ای که معمولاً تمرکز روی بازی بازیگران و فرم است، این داستان‌گویی جذاب است و فکر می‌کنم مخاطب عام هم بیشتری پی همین داستان باشد. درست است؟

بله. مبنای این سریال داستان‌گویی و قصه‌پردازی برای مخاطب است. بنابراین



وارث تلاش می‌کند ولی تلاشش در جهت حفظ خود و حفظ خانواده است که این از یک وجه مثبت است و هم‌زمان می‌تواند جزو نواقص هم باشد؛ چون این سوال را پیش می‌آورد که چرا فقط به خودش فکر می‌کند؟